

■ در دوران جنگ تحمیلی پزشکان ما با تسلط و اصول علمی وارد کار درمان می شدند. هر چند که در آن دوران در تحریم بودیم و کمبود امکانات داشتیم اما چنین مسائلی مانع پیشرفت ما نشد. شرایطی که ما آنجا داشتیم شرایط ویژه‌ای بود و ما توانستیم در مناطق جنگی علم را بومی کنیم

گفت‌وگوی «چوان» با رزمنده جانباز دکتر خسرو جدیدی در بزرگداشت روز پزشک

■ نسبیبه زمانیان

در روزهای خاک و خون و در کنار مردانی که لباس رزم بر تن داشتند، سفیدپوشانی هم در سنگری دیگر جهاد کرده و زیر آتش و گلوله به مداوای مجروحان می پرداختند. دکتر خسرو جدیدی، متخصص چشم و فوق تخصص پیوند قرنیه و دانشیار دانشگاه علوم پزشکی بقیه‌الله یکی از همان سفیدپوشان است که روزگاری را در خطوط مقدم، درد رزمندگان را تسلی می بخشید و امروز با حضور بسیجی‌گی گونه در مناطق محروم بار سنگین هزینه‌های درمان را از روی دوش نیازمندان برمی‌دارد. جدیدی که از سال ۶۰ تا ۶۴ به صورت مداوم در میدان نبرد حضور داشت هم‌زمان با تحصیل در رشته پزشکی به صورت پراکنده به مداوای مجروحان می پرداخت. اولین روز از آخرین ماه تابستان روز پزشک است و به همین مناسبت دقایقی را پای حرف‌های این پزشک رزمنده نشستیم تا گریزی به خاطرات آن روزهایش بزنیم. **گفت‌وگوی ما با دکتر جدیدی در حالی انجام شد که او تازه از اتاق عمل بیرون آمده بود اما صبورانه سوالاتمان را پاسخ گفت.**

آقای جدیدی برای اولین بار در چه عملیاتی شرکت کردید؟

ابتدا در مناطق جنگی بیشتر به عنوان بهیار می‌رفتم و بعد هم با حضور در قرارگاه‌های عملیاتی مثل خاتم‌الانبیا و کربلا در اکثر عملیات‌ها حضور داشتم. اما اولین عملیاتی که به عنوان امدادگرو بهیار عملیاتی همراه رزمندگان رفتم، فتح‌المبین بود. در منطقه پیشرفت بسیار خوبی داشتیم. در آن عملیات پای من ترکش خورد که وقتی پوینتم را درآوردم پوینت پر از خون بود. در همان جا پالس‌مان اولیه انجام شد و دیگر امکان برگشت به عقب نبود. شب سختی را پشت سر گذاشتیم. مدتی بحث آمار را به عهده داشتیم، زمانی هم که جنگ‌های شیمیایی شروع شد، به همراه یکی دیگر از هم‌رزم‌ام در مناطق شیمیایی حاضر شدم و در خصوص درمان مجروحان شیمیایی اقدامات خوبی شکل گرفت. مدتی هم مسئول بیمارستانی خاتم‌الانبیا بودم. در هر صورت توفیقی بود برای ما که در جنگ حاضر باشیم و ان‌شالله ذخیره‌ای برای آخرتمان باشد و در آنجا مقابل همه رزمندگان، امام و شهدا رؤسیدیم شوم.

پیش از آغاز جنگ دوره‌های آموزشی لازم را برای درمان مجروحان گذرانده بودید؟
همان طور که می‌دانید با انقلاب فرهنگی دانشگاه‌ها تعطیل شد و لذا من نتوانستم به دانشگاه بروم. اما در آن روزها در دانشگاه شهید بهشتی دوره بهپاری برگزار می‌شد که من با شرکت در آن‌ها نسبت به آموزش‌ها تسلط کافی پیدا کردم. امدادگران دوره‌های کوتاه آموزشی را طی می کردند و چون دوره‌هایشان کوتاه‌تر بود، به عنوان امدادگرهای عملیاتی انتخاب می‌شدند و بازمندان به خطوط مقدم اعزام می‌شدند.

به طور کل کار شما به عنوان بهیار در جبهه‌ها چه بود؟

در آنجا هر کس مجروح می‌شد، امدادگران اقدامات اولیه را انجام می دادند و توسط گروهی به عنوان تخلیه مجروح به اولین مراکز درمانی به نام پست‌امداد در خطوط منتقل می‌شدند. پست‌امدادها دقیقاً در کنار خطوط مقدم بودند. آن روزها در امکانات بهتری داشتیم. در واقع در آنجا درمان‌های کاملی انجام می‌شد و از آنجا به اورژانس‌های صحرایی منتقل می‌شدند. اورژانس‌های صحرایی نزدیک خطوط مقدم بودند و اقدامات کامل‌تری برای رزمندگان انجام می‌شد. کسانی که مجروح بودند با کمک آمبولانس به بیمارستان‌های صحرایی می‌آمدند. بیمارستان صحرایی در فاصله هشت کیلومتری خطوط مقدم بود که امکانات بهتری داشتند. در کنار بیمارستان‌های صحرایی هلیکوپتر هم داشتیم که با کمک برادران عزیزمان در هواپیروز مجروحان را از آنجا تخلیه کرده و به شهرستان‌های دیگر منتقل می‌شدند. به طور کل در آن روزها جامعه پزشکی واقعا بسیجی‌وار کار می‌کرد.

از حال و هوای شب‌های عملیات بگویید. آن لحظات چگونه سپری می‌شدند؟
واقعا حال و هوای مناطق در بسیاری از موارد قابل توصیف نیست. ما در شب عملیات فتح‌المبین به دلیل حرمانه بودن بحث عملیات‌ها، ساعتی پیش از آغاز آن از جزئیات آگاه شدیم. ساعت حرکت به سمت منطقه عملیاتی قرآن می‌خواند و دیگری برای نماز قلمت می‌بست. برخی برای امام حسین(ع) روزه می گرفتند و سینه می زدند. دوستان بک‌بگر را در آغوش می گرفتند و از یکدیگر حمایت می‌طلبیدند. همه «یا حسین» گوی برای عملیات آماده‌شدیم. در منطقه عملیاتی زمین دوسکوی دشمن باید با حرکت بسیار آرام از پشت به دشمن حمله می‌کردیم. حدوداً شب حرکت کردیم و صبح به منطقه عملیاتی رسیدیم. هشت ساعت در مسیر پیاده‌روی

بیمارستان صحرایی بسیار مقاوم می‌ساختیم. در زمینه تخلیه مجروحان هم امدادگران ما بسیار مسلط‌تر شدند و تخلیه مجروح سریع‌تر صورت می‌گرفت که اوج آن در سر ماردمی‌شدند. فضا طوری بود که کسی دیگر به فکر جان خود نبود، انگار آدم‌ها از همه تعلقات دنیا رها شده بودند. همه از خدا طلب کمک می‌کردند تا بتوانند کار مثبتی انجام دهند. در چنین فضایی شهادت هم‌رزم‌ام را می‌دیدم. دیدن چنین صحنه‌هایی بسیار سخت بود. سال‌ها از آن روزهای گذرد و هنوز عاشق لحظات آن دوره هستم. با وجود اینکه شرایط بسیار سخت بود اما با نگاه به گذشته آن صحنه‌های زیبا برایم تداعی می‌شود. رزمندگان پاک و صادقه در کنار هم می‌ایستادند. رابلها صمیمی و پاک بود.

شما برای در مان مجروحان به منطقه عملیاتی اعزام می‌شید، در آن شرایط اسلحه هم به دست می‌گرفتید؟

همه ما که در خط مقدم بودیم علاوه بر امکانات بهداری، کلاش هم در دست داشتیم تا بتوانیم از خودمان دفاع کنیم و اگر لازم بود هم در جنگ شرکت کنیم.

کشور ما بسیاری از پیشرفت‌های پزشکی را مرهون سال‌های تحریم در دوران دفاع مقدس است، ارز یابی شما در این باره چیست؟

ابتدا باید گفت در دوران جنگ تحمیلی پزشکان ما با تسلط و اصول علمی وارد کار درمان می‌شدند. هر چند که در آن دوران در تحریم بودیم و کمبود امکانات داشتیم اما چنین مسائلی مانع پیشرفت ما نشد. در آن دوران بحث بومی‌سازی بهداشت و درمان در جنگ مطرح شد. شرایطی که ما آنجا داشتیم شرایط ویژه‌ای بود و ما توانستیم در مناطق جنگی علم را بومی کنیم. نکات بهداشتی ما با نکات بهداشتی جنگ‌های دیگر بسیار



متفاوت بود اما توانستیم بهداشت را بومی کنیم. برای حل مسائل بهداشتی در آنجا از امکانات داخلی خودمان استفاده می‌کردیم. در جنگ‌های شیمیایی هم همینطور بود و شب‌های اول که عملیات آغاز می‌شد آمار تلفات ما خیلی بالا بود ولی با همکاری بسیار خوب، جبهه‌ها به دنبال بحث‌های علمی رفتم. از سوی دیگر این طبیعی است که در مدت کوتاهی وقتی با حجم زیاد مجروح مواجه می‌شوم تجارب افراد بالا می‌رود. تجارب پزشکان مادر دوران دفاع مقدس بیشتر شد و توانستند پروتکل‌های درمانی خاصی را براسای آن زمان طراحی کنند و این پروتکل‌ها در بسیاری از جاها جوابگو بوده و توانسته بسیاری از عفونت‌های زمان جنگ را کنترل کند. یکی از کارهای بهداری بومی‌سازی علم بود. حتی اواخر دوران دفاع مقدس بسیاری از تجهیزات دیگر در داخل ساخته می‌شد و به میدان جنگ می‌آمد. اوایل جنگ برای ساخت یک پست امداد شرایط مشکلی داشتیم اما اواخر جنگ اثرات بسیار خوبی دارند

یادمان

هفتگی ضمیمه مقدس دفاع

تحقیق ما مانع نابینا شدن جانبازان شیمیایی شد



دست زدم تمام گوشت بدنش پایین می‌ریخت. بسیار تر کشی خورده بود و تمام بدنش تنگ‌تنگ شده بود و جالب آنکه دوستان آماری که پیش ما می‌آمدند شب در مسجد خوابیدند و بعد از نماز صبح زود ما آمدند که در نوferشان هم در عملیات شهید شدند. دیدن لحظه شهادتشان آنقدر برایم دلخراش بود که واقعا هیچ گاه فراموش نمی‌کنم. همه ما در آن سنگر بودیم اما چه قسمتی داشتیم که باقی‌بمانیم هنوز برایم عجیب و سخت است. به هر حال بدون اینکه خم به ابرو آوریم همه ایستادیم و بیمارستان را به همان شرایط اول برگردانیدیم و همان شب مجروحان بسیاری آمدند که در آن شدند.

آیا می‌توان گفت فعالیت‌های جهادی که پزشکان بسیجی ما این روزها در مناطق محروم انجام می‌دهند، تداوم کار پزشکان رزمنده در دوران دفاع مقدس است؟

آن ایثاری که در دوران دفاع مقدس وجود داشت شاید در بسیاری از جچه‌ها یک ذره هم کمتر نشده باشد. فعالیت‌های جهادی پزشکان ما نه فقط در مناطق محروم بلکه در مطب‌ها هم رخ می‌دهد. چه بسا که در بسیاری از مواقع مر می‌مراجعه می‌کند و پزشک هزینه‌ای نمی‌گیرد. امروز بسیاری از دوستان بهداری زمان جنگ و تیم اضطراری که قیلا وجود داشت، در قالب بسیج جامعه پزشکی دور هم جمع شده‌اند و با ارائه خدمات مناسب به مناطق محروم در جهت ارتقای سلامت جامعه اثرات بسیار خوبی دارند. من با هارادیام که مریض گرفته شش ماه در نوبت مطب پزشکی بوده و با مراجعه پزشک به منطقه محروم کار مشاورش شروع شده و دیگر نیازی به رفت و آمد بیمار نبوده است. در کنار این موضوع بحث آموزش هم انجام می‌شود. بسیاری از افرادی که به مناطق محروم اعزام می‌شوند از قبل بیماری‌های منطقه را شناسایی می‌کنند و در هر منطقه‌ای که بیماری شایع وجود دارد با ریزان بسیار ساده نکات آموزشی لازم را به مردم در پایگاه بسیج آموزش می‌دهند و این را ارتقای سلامت جامعه بسیار مؤثر است. در کنار چنین فعالیت‌هایی یک مؤسسه خیریه‌ای به نام امدادگران عاشرآ تشکیل شده و جچه‌های بهداری زمان جنگ دور هم جمع شده‌اند و خدمات رایگان را به محروسان می‌دهند که این امتداد بحث منطقه جنگی ماست.

آقای دکتر! شما بعد از پایان دوران دفاع مقدس مشکلات هم‌زمانتان را فراموش نکردید و با تمام تلاشتان سعی کردید که مشکل بینایی جانبازانی که بر اثر عوارض شیمیایی آسیب دیدند در مان کنید. مایلیم در این باره بیشتر بدانیم.

من همیشه این را از توفیقات خداوند می‌دانم که‌ما از همان ابتدای جنگ‌های شیمیایی در منطقه حضور داشتیم و در جهت درمان مجروحان فعال بودیم. بعد از پایان جنگ تحمیلی در زمان ادامه تحصیل به دلیل اینکه گاز خردل عوارضش در سه اگان پوست، ریه و چشم بیشتر بروز می‌کند در دوره تخصصی چشم هم با توجه به علاقه‌ای که به این بحث داشتم روی این موضوع متمر کز شدم. به دنبال این بودم چرا سال‌ها که از اثر گاز خردل می‌گذرد چشم دچار عارضه می‌شود و بسیاری از عزیزان هم به سبب نابینایی پیش می‌روند؟ با کمک اساتید دانشگاه مشهد بهشتی به این نتیجه رسیدیم که بزرگترین مشکل این است که گاز خردل در سلول‌های بنیادین چشم قرار می‌گیرد و این سلول‌های بنیادین کم‌کم دچار تغییراتی می‌شوند که دیگر نمی‌توانند کار خود را انجام دهند. با انجام تحقیقات وسیع به درمان این جانبازان پرداختیم که با کمک خداوند مشکل نابینایی آنها را بر طرف کردیم.

در حال حاضر می‌توانیم بگوییم در جهت درمان چشم جانبازان شیمیایی رتبه اول جهان را داریم و با قاطعیت بگوییم با جانبا‌زی نداریم که به دلیل عارضه شیمیایی از ناحیه چشم نابینا شود. ما عاشقانه در کنار جانبازان می‌ایستیم و واقعا این جزو افتخار است که خداوند نصیب من و امثال من کرده است.



«نورالله رضایی» از ساکنان و رزمندگان گیلانغرب از وضعیت این شهر در دوران دفاع مقدس می‌گوید

صدام سوگند یاد کرده بود گیلانغرب را با خاک یکسان کند

■ آرمان شریف

در غربی‌ترین نقطه نقشه ایران، در استان کرمانشاه شهری کوچک اما مهم قرار دارد. شهری با نام «گیلانغرب» در نزدیکی مرز ایران و عراق نقش بسیار مهمی در دوران دفاع مقدس ایفا کرد. مردم این شهر زمانی که حضور دشمن را در کشور احساس کردند جانانه وارد میدان شدند و با تشکیل یک تیپ مردمی به کمک رزمندگان در جبهه‌های جنگ آمدند. به دلیل همین مقاومت‌های مردمی بود که رهبر انقلاب لقب دومین شهر مقاوم ایران را به این شهر داد. زمان جنگ تحمیلی گیلانغرب با روستاهای اطرافش حدود ۲۲ هزار نفر جمعیت داشت. این شهر به دلیل مقاومت سرسختانه‌ای که انجام داد باعث شد تا صدام سوگند بخورد که این شهر را با خاک یکسان کند. گیلانغرب حدود ۸۴ بار بمباران رسمی شد. انواع و اقسام بمب‌های روسی، آلمانی و امریکایی روی شهر انداخته شده و جان نظامیان و غیرنظامیان را گرفت. در آن ۸۴ بار بالغ بر ۷۵۰ تن در گیلانغرب شهید شدند. «نورالله رضایی» از ساکنان و رزمندگان شهر گیلانغرب است که بخشی از دفتر خاطرات آن روزهایش را برای ما باز کرد و از نقش این شهر و مردمانش در طول هشت سال جنگ گفت. او می‌گوید چنین خصوصیتی در وجود همه ملت‌ها وجود ندارد که در زمان حمله به سرزمین‌شان اینگونه مقاومت کنند و شهید و آزاده و جانباز بدهند. او تأثیر این حضور و مقاومت مردمی را برای حفظ و بالا بردن روحیه رزمندگان خیلی مؤثر می‌داند.

اهواز با پنج لشکر دشمن مقابله می‌کرد. در منطقه گیلانغرب لشکر ۸۱ زرهی استان کرمانشاه در مقابل پنج لشکر زوج مقابله می‌کرد. یعنی هر تیپ در مقابل یک لشکر از ارتش عراق در گیر می‌شد. لشکرهای شمالغرب مرزی مشغول حفاظت می‌شد با دو لشکر انادر گیر شد. چنین مبارزه‌ای از لحاظ نظامی قابل مقایسه نیست. **هجوم عراق به خاک ایران**

ارتش عراق وارد مهران شد. لشکر ۴ پیاده در منطقه گیلانغرب، لشکر ۷ زرهی در قصر شیرین و لشکر ۸ در منطقه سرپل ذهاب وارد عمل شدند. اهداف صدام در منطقه گیلانغرب دستیابی به منطقه‌های استراتژیک مثل گردنه باق و سه راهی گیلانغرب، قصر شیرین و سرپل ذهاب و در قسمت جنوب تصرف شهر سومار بود. گیلانغرب نزدیک‌ترین شهر از لحاظ زمینی به بغداد بود و صدام این شهر را مورد حمله قرار داد تا ایران نتواند از راه زمینی به بغداد حمله کند. ارتش عراق در روز ۳۱ شهریور گان‌های مستقر در منطقه را با شدت بمباران‌های هوایی کرد. بعد از حملات هوایی و مورد هدف قرار دادن فرودگاه‌های کشور، ارتش زمینی عراق وارد عمل شد. چهار روز به صورت سرسختانه با ارتش عراق در منطقه قصر شیرین و سرپل ذهاب و سومار وارد جنگ شدیم. شرایط خیلی سختی بود. با گذشت زمان آنها پیشروی کردند و ما با پیشروی آنها عقب‌نشینی می‌کردیم. همینطور هجوم خود را ادامه دادند و به نزدیکی گیلانغرب رسیدند.

در ۵۹/۷/۴ به خدمت ابراهیم‌زاده فرمانده آن زمان سپاه شهر افتاد صدام از موقعیت استفاده کرد و توانست دایی خود احمد **بی‌اعتنایی صدام به قرار داد ۱۹۷۵ الجزایر**



حسن البکر را کنار بگذار و خودش را به عنوان رئیس‌جمهور جدید عراق معرفی کند.

در سال ۱۹۷۵ قرارداد الجزایر با وساطت دولت روسیه و انگلیس بین صدام و شاه ایران امضا شد. برای امضای این قرارداد هر دو نفر به الجزایر می‌روند. این قرارداد در اوج اختلافات مرزی میان ایران و عراق بر سر مالکیت آب‌های اروندرود به ثبت رسید. همچنین منطقه‌ای در غرب کشور که جزو استان کرمانشاه بود وجود داشت که این منطقه مورد مناقشه ایران و عراق بود. بعد از سقوط رژیم شاه و شکل گیری انقلاب اسلامی صدام احساس می‌کرد که موقعیت مناسبی برای او به وجود آمده است. فکری می‌کرد الان ارتش ایران با وجود انقلاب و دگرگونی‌های داخلی توان مقابله با ارتش عراق و کشورهای همراه‌کننده او را ندارد. با رفتن شاه موقعیت مناسبی برای او پیش آمد و این دو منطقه را مورد بهره‌ر قرار داد. در مجلس عراق قرارداد را پاره کرد و اعلام کرد قرارداد الجزایر را قبول ندارد.

شروع جنگ
عراق جنگ را قبل از ۳۱ شهریور ۵۹ شروع کرده بود. اواخر سال ۵۸ یکسری تعارضات مرزی به ایران داشت و در منطقه خلیلی بود را به تصرف خود درآورد. در همان سال ایران شروع به زدن تکی کرد و باعث عقب‌نشینی عراق از مرز ایران شد. سه ماه به شروع اعلان رسمی جنگ مانده بود که دوباره منطقه‌ای که تصرف کرده بود و شامل چند پاسگاه مرزی می‌شد را گرفت. در ۳۱ شهریور ۵۹ ما در مرز خسروی مستقر شده بودیم. عراق تهاجم خود را در همان روز شروع کرد. عراق در روزهای ابتدایی جنگ با ۱۲ لشکر به ایران حمله کرد. پنج لشکر از آنها در جبهه جنوب بودند و پنج لشکر در منطقه جبهه میانی که ما بودیم حضور داشتند و دو لشکر هم در منطقه شمالغرب در کنار چندین مستقر شدند. در مقابل این ۱۲ لشکر ما سه لشکر در گیر مرزی از ارتش داشتیم. با توجه به اینکه تازه انقلابی شده بود و ارتش را حدودی از هم پاشیده شده بود و تیپ‌های ما به صورت یگان‌های تمام‌کننده توان مقابله کامل را نداشتند. در جنوب وقتی لشکرهای فرد عراقی وارد عمل شدند لشکر ۹۲ زرهی